



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هجدهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش پنجم (۲)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

به هر دیگی که می جوشد، میاور کاسه و منشین

که هر دیگی که می جوشد، درون چیزی دگر دارد

ای انسان، بر سر مرکز همانیده خودت و مرکز همانیده دیگران که مانند دیگی می جوشند تا به عنوان من ذهنی خودشان را بیان کنند، کاسه هشیاری ات را میاور و منشین تا از غذای آن ها بخوری. زیرا درون هر مرکز و دیگی که براساس همانیدگی می جوشد، چیز دیگری غیر از غذای اصلی تو که نور خداست، وجود دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَن مَّرَادِي لَا يَحِيدُ

[خداوند می گوید] ای انسان، بدان که هر بامداد، هر لحظه، مشغول کار جدیدی هستیم تا از طریق تو برای چالش این لحظه یک فکر جدید بیافرینیم. هیچ جنبه ای از زندگی تو از حیطة نفوذ و اراده من خارج نیست.

نکته ۱: یکی از نشانه هایی که ما اصل خود را تجربه کرده و روی خوب خود را دیده ایم این است که لحظه به لحظه فکر جدید بیافرینیم و از فکر کهنه لحظه قبل استفاده نکنیم، چراکه هیچ کدام از چالش های ما که در این لحظه اتفاق می افتد، از نظر خداوند پنهان نمی ماند و او برای هر چالش از طریق ما یک فکر جدید خلق می کند.

نکته ۲: کار خداوند هر لحظه جدید است و این برعکس کار من ذهنی ست که دائماً در کار کهنگی ست.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۱

در حدیث آمد که دل همچون پری ست

در بیابانی اسیرِ صرصری ست

* صرصر: بادی سرد و سخت، باد تند

در حدیثی آمده که دل انسان همچون پری در دستان خداوند است و در بیابان جهان اسیر باد سرد و سخت شده است که هر لحظه آن را به سوی می برد. یعنی دل ما مرتب به چیزهای آفل میل می کند و با آن ها همانیده می شود.

حدیث

«انَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيشَةٍ بِفِلاهِ مِنَ الْأَرْضِ يَقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهراً لِيَطْن.»

«این قلب پری را مانند به هامون که باد آن را زیر و زبر کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۲

باد پر را هر طرف راند گزاف

گه چپ و گه راست، با صد اختلاف

باد زندگی بر حسب همانیدگی های ما که هر کدام در تضاد و مغایرت با هم هستند، مرکز ما را همچون پر سبکی، هر لحظه به چپ و راست و جهات مختلف این جهان می کشاند.

نکته ۱: مرکز ما مرتب به وسیله زندگی تغییر می کند و ما با ذهن نمی توانیم این تغییرات را تجسم کرده، جلوی زیر و رو شدن دلمان را بگیریم. تمام این تغییرات انجام می شود تا ما تعظیم در برابر زندگی را یاد بگیریم و بدانیم عقل من ذهنی کار نمی کند.



نکته ۲: ما نباید بابت زیر و رو شدنِ مرکزمان توسط زندگی ناله و شکایت کنیم، زیرا او گاهی ما را به ذهن می‌برد و گاهی به حضور می‌آورد تا بفهمیم که اشکال داریم و همچنین بدانیم که خداوند در این لحظه در کار جدیدی است و ما باید تسلیم شویم و از کار کهنه، یعنی آوردن چیزهای ذهنی به مرکزمان پرهیز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۳

در حدیثِ دیگر این دل دان چنان

کآبِ جوشان زآتش اندر قازغان

*قازغان: دیگ بزرگ، پاتیل

همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول فرموده‌است: «مرکز انسان مانند آبی درون دیگ بزرگی است که با حرارت آتش قضای الهی می‌جوشد.»

نکته ۱: مرکز ما مانند دیگی می‌جوشد و هر لحظه یک چیزی را مانند کف روی غذا بالا آورده و در ذهن نشانمان می‌دهد، تا ما آن را از مرکز برداشته و دور بیندازیم. پس ما باید هشیارانه فضا را باز کنیم و اجازه دهیم تا دیگ مرکزمان با عشق بجوشد و لحظه‌به‌لحظه حواسمان به خودمان باشد تا کف‌های همانیدگی و درد را که گاهی ممکن است به صورت یک بی‌مرادی باشد، با کفگیر هشیاری حضور برداریم و دور بریزیم.

نکته ۲: دل و مرکز ما می‌جوشد تا ما یکتایی یعنی یک‌جوشی، یک‌دیگی، یک‌ذوقی و یک‌غذایی را تجربه کرده و یاد بگیریم که دنبال غذا و ذوق و شادی زندگی در دیگ من‌های ذهنی نباشیم.



حدیث

«لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ تَقَلُّبًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا.»

«مثل قلب مؤمن در دگرگونی‌هایش همانند دیگِ در حالِ جوش است.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند

بگرداند مرا آن گس که گردون را بگرداند

اگر [هشیاری و بیداری من ایجاب کند که جسم‌ها را به مرکز نیاورده، بر حسب جسم‌ها نبینم و] چرخ وجود من یعنی جهان درون و بیرونم به وسیله عقل من ذهنی نگردد، آن خدایی که تمام کائنات را اداره می‌کند مرا نیز اداره می‌کند. به عبارتی من با فضاگشایی اجازه می‌دهم که خداوند از طریق من فکر و عمل کرده و برکاتش را در جهان پخش نماید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست

ای مسلمان بایدت تسلیمِ جُست

اما مقصود خدا در این لحظه تسلیم توست، یعنی صرف نظر از هر دین و باوری که داری، با هر وضعیت و با هر میزان درد و همانندگی، باید فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کنی و بدون قید و شرط ذهنی آن را بپذیری تا از جنس هشیاری اولیه شوی. بنابراین ای مسلمان، باید هر لحظه به تسلیم و عمل فعالانه فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانندگی‌ها دست بزنی.

نکته: برای تسلیم شدن و عدم کردن مرکزمان باید فضا را باز کنیم و با آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد اعتراض و ستیزه نداشته باشیم تا نتواند به مرکزمان بیاید. این کار مستلزم جوشیدن هشیاری در دیگ «قضا و کُن فکان» زندگی‌ست.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۸

ای نخود، می جوش اندر ابتلا

تا نه هستی و، نه خود ماند تو را

[کدبانو به نخود و خداوند به ما می گوید] ای نخود، ای انسان، چنان در دیگ امتحانات زندگی بجوش [فضاگشایی کن و صبر و شکر داشته باش] که برای تو هیچ حس وجودی در ذهن و من ذهنی ای نماند.

نکته ۱: مرکز ما همچون دیگ است و هشیاری ما در این دیگ مانند نخودی در حال جوشیدن و پخته شدن براساس حساب و کتاب آشپز «قضا و کُن فکان» است. زندگی مرتب ما را امتحان می کند که آیا مطابق خواست و اقتضای او می جوشیم، یا بالا آمده و اعتراض می کنیم و می گوییم خدایا تو با من دشمنی داری.

نکته ۲: دریافت پیغام زندگی در امتحان این لحظه مستلزم هشیاری تیز و تمرکز روی خود است، ولی اگر حواسمان جمع نباشد زندگی مرتب با کفگیر بر سرمان می زند، یعنی بی مرادمان می کند و به آرزوهایمان نمی رسیم تا برویم پایین بجوشیم. به عبارتی تبدیل به بی نهایت و ابدیت خداوند شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

هیچ مگو و کف مکن، سر مگشای دیگ را

نیک بجوش و صبر کن، زآن که همی پزانت

[خداوند خطاب به انسان می گوید] به صورت من ذهنی بلند نشو، هیچ ناله و شکایتی نکن، به اتفاقات واکنش نشان نده، کف هیجانانگیز مختلفی همچون خشم، رنجش و کینه را از خود بروز نده و به صورت های مختلف در دیگ را باز نکن و دوباره به ذهن نیا، بلکه با کشیدن درد هشیارانه فضا را باز نگه دار و خوب بجوش، با فضاگشایی همانندگی ها و دردهایت را شناسایی کرده و صبر کن تا همگی بیفتند، چون من دارم تو را می پزم تا تبدیل به هشیاری بی نهایت و ابدیت خودم کنم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمان خانه این تن ای جوان

هر صبا حی ضیف نو آید دوان

*ضیف: مهمان

ای انسان، مرکز تو مانند مهمان خانه‌ای است که هر لحظه از طرف زندگی مهمانی جدید در قالب یک فکر و یا یک وضعیت، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

نکته: هر پیغام زندگی که این لحظه به صورت ذهن در قالب یک رویداد یا وضعیت به ما نشان داده می‌شود، در واقع بیانگر این است که این لحظه یک عیبی در مرکز ما وجود دارد. بنابراین ما باید عیبمان را ببینیم و رفع کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین، مگو کاین ماند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

مبادا با مقاومت و ستیزه کردن در برابر وضعیت این لحظه که ذهن به صورت خوب یا بد نشان می‌دهد فضا را ببندی و با عقل من ذهنی آن را قضاوت کنی، زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را بگیری رهسپار دیار نیستی می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهان غیب و شس

در دلت ضیف است، او را دار خوش



هر فکر یا اتفاقی که این لحظه از جهان غیب، توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می‌آید، فارغ از این که ذهن آن را با قضاوت خوب و بد کند، مهمانی است از طرف زندگی. بنابراین فضا را در اطراف آن بگشا و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را که در واقع کمک برای شناسایی یک همانیدگی ست بگیری و بدانی چه چیزی را باید در خود تغییر دهی.

نکته ۱: کار فضاگشایی مستلزم راهنمایی قدم به قدم بزرگانی مانند مولاناست، ولی خیلی از مردم این کار را بسیار ساده و آسان می‌دانند و فکر می‌کنند با من ذهنی و سبب‌سازی ذهن می‌توانند موفق شوند که با این طرز تفکر به احتمال قوی موفق نخواهند شد.

نکته ۲: ما با رفتن به ذهن و سبب‌سازی ذهنی کردن، قدرت زندگی و خداوند را در این لحظه نادیده گرفته و فکر می‌کنیم گذشته که چیزی جز توهم و مجاز نیست، بر حقیقت و خداوند در این لحظه پیروز است، اما این نوع فکر کردن اصلاً درست نیست و در واقع از شیطان است.

نکته ۳: هرچند ذهن برایمان دلیل می‌آورد که در گذشته من این چیزها را نمی‌دانستم، بنابراین من حق داشتم که برنجم و آسیب بینم و اکنون که این آسیب‌ها روی من اثر گذاشته، هیچ چاره‌ای جز مریض شدن ندارم و نمی‌توانم تغییر کنم، در این صورت ما نباید با سبب‌سازی ذهن استدلال کرده و دیگران یا خداوند را مقصر داشتن هشیاری جسمی و دردهایمان بدانیم، چون هیچ‌کدام از این‌ها ربطی به موضوع بیداری ما از خواب ذهن ندارد؛ گرچه که ذهن تمام این دلایل را موجه نشان می‌دهد، اما با توجه به این آیات اگر ما مسئولیت قبول نکنیم، موفق نشده و از جنس شیطان یا نفس می‌شویم.

نکته ۴: ما باید در این لحظه مسئولیت صد درصد بیداری، تغییر، کار روی خود و کیفیت هشیاری‌مان را صرف‌نظر از گذشته‌ای که داشته‌ایم به عهده بگیریم و بگوییم زندگی رحمت اندر رحمت است و مهم نیست در گذشته چه اتفاق افتاده، بلکه این لحظه که اولین لحظه بقیه عمر من است، می‌خواهم فضا را باز کرده، مسئولیت تغییر در این لحظه را به عهده بگیرم و کیفیت هشیاری‌ام را زیر نظر داشته باشم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بما اَغْوَيْتَنِي

کرد فعلِ خود نهان دیو دنی

*دنی: فرومایه، پست

شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق، نسبت داد و آن دیو فرومایه، کار خود را پنهان داشت.

نکته: همان طور که شیطان مسئولیت اشتباه خود را نپذیرفت و به خداوند گفت چون مرا گمراه کردی بنابراین دیگر بندگان را گمراه خواهیم کرد، ما نیز از طریق ارتعاش منفی قرین‌های خود را به سوی درد سوق می‌دهیم، بدون آن که زیر بار مسئولیت رویم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فِيمَا اَغْوَيْتَنِي لَأُفَعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»

«ابلیس گفت: «پروردگارا، به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگان به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو [راه فضاگشایی و عدم کردن مرکز] باز می‌دارم. [وقتی شیطان یک جسم را به مرکز ما می‌آورد، در واقع ما را منحرف می‌کند ولی ما متوجه نیستیم.]»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعلِ حق نَبْدُ غافل چو ما



حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم»، چراکه او همچون ما از حکمت کار حق بی‌خبر نبود و به‌جای مقصر دانستن خداوند، زیر بار مسئولیت اشتباهات رفت.

نکته ۱: ما به‌جای این‌که فضا را باز کرده و خداوند را به مرکزمان بیاوریم تا مثل بقیه کائنات زندگی ما را هم اداره کند، با چیزها همانیده شده و برحسب آن‌ها فکر و عمل می‌کنیم و در نتیجه به خود و دیگران ستم می‌کنیم. به‌عبارتی به‌جای این‌که مرکز را عدم کرده به خداوند گوش بسپاریم، مرتب با پریدن از یک فکر همانیده به فکری دیگر حرف می‌زنیم.

نکته ۲: اگر ما من‌ذهنی و مقدار زیادی درد انباشته داریم، باید بدانیم که تاکنون هیچ وقت گوش نبوده‌ایم، بلکه فقط از جنس زبان بوده‌ایم.

نکته ۳: یک عیب بسیار بزرگ این است که ما با من‌ذهنی فکر کرده و درد ایجاد کنیم، ولی فکر کنیم که خداوند از طریق ما فکر و عمل می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰

در گنه او از ادب پنهانش کرد

ز آن گنه بر خود زدن او بر بخورد

*بر بخورد: برخوردار و کامیاب شد.

با آن‌که حضرت آدم می‌دانست همه کارها توسط «قضا و کُنْ فَاکان» خداوند ترتیب داده می‌شود، اما با استفاده از قدرت انتخاب در این لحظه و از روی ادب آن را بر زبان نیاورد و با نسبت دادن گناه بر خود و پذیرش مسئولیت، از میوه فضل و رحمت خداوند برخوردار شد.



نکته ۱: ادب داشتن یعنی ما باید این لحظه با کنار گذاشتن فکر من ذهنی، تعظیم زندگی را به جا آورده، فکر و عمل خداوند را بگیریم. به عبارتی فضاگشایی کرده، برحسب مرکز عدم فکر و عمل کنیم تا یک لحظه خودمان را به عنوان زندگی بشناسیم و آن شناسایی را رها نکنیم.

نکته ۲: اگر ذهنمان استدلال می آورد که این لحظه تو نمی توانی کار کنی، نمی توانی فضاگشایی کنی، تو مسئول فضاگشایی نیستی و یکی دیگر باید این کار را کند، خداوند این بلاها را سرت آورده پس او باید درست کند، باید بدانیم که همه اینها استدلالهای غلط و خنده دار من ذهنی ست و وظیفه ماست که این لحظه فضا را باز کرده، روی خود کار کنیم و اتفاقات گذشته را مهم ندانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

از پدر آموز، کادم در گناه

خوش فرود آمد به سوی پایگاه

* پایگاه: درگاه، کفش کن، جای ستوران

ای انسان، از پدرت حضرت آدم بیاموز که وقتی فهمید با مرکز همانیده مرتکب گناه شده و مسئولیت نپذیرفته است، با شادی و فروتنی زیر بار مسئولیت رفته و تسلیم شد، سپس لحظه به لحظه عذرخواهی کرد تا نهایتاً به سوی پایگاه که همان پای ماچان و من ذهنی صفر است فرود آمد.

نکته: فکر کردن برحسب من ذهنی و دیدن از طریق جسمها و همانیدگیها غلط بوده و ما را سحر و جادو می کند. ما باید با عدم کردن مرکز، من ذهنی را صفر کنیم تا روی زیبای خودمان را که نشان خود زندگی ست ببینیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

چون بدید آن عالمُ الأسرار را

بر دو پا استاد استغفار را

وقتی حضرت آدم با فضاگشایی خداوند را که دانای به اسرار غیب است دید و فهمید که او رحمت اندر رحمت است، به جای استفاده از ابزارهای من ذهنی، روی دو پای زندگی ایستاد و استغفار کرد، یعنی بدون این که به گذشته برگردد و خودش یا دیگران را ملامت کند، مرتب عذر خواست و فضا را گشود و با پذیرشِ تقصیر خود مرکزش را عدم کرد.

نکته: ما نیز باید مانند حضرت آدم بگوییم با فکر و عمل غلط، من به خودم ستم کردم و اکنون نیز که برحسب همانیدگی‌ها می‌بینم دچار سحر من ذهنی شده و فکر و عمل غلط می‌کنم. گفتن این‌ها سبب می‌شود که فضای درونمان باز شود، روی دو پای زندگی بایستیم و هشیار و ناظر باشیم تا خداوند ما را بیامرزد، یعنی هشیاری‌مان را از همانیدگی‌ها جدا کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

بر سر خاکسترِ آندُه نشست

از بهانه شاخ تا شاخی نجست

وقتی حضرت آدم آگاه شد که هرچه به‌عنوان من ذهنی بلند شود زندگی‌اش خراب‌تر خواهد شد، بر خاکسترِ آندوه نشست، یعنی دیگر براساس چیزهای ذهنی و همانیدگی‌ها شادی نکرد، از خوشی‌های ذهن دست کشید و تمام تمرکزش را روی شناسایی و رفع عیب‌ها و ایرادات خود گذاشت. چنان که به‌هیچ‌عنوان به ذهنش اجازه نداد تا از طریق بهانه‌تراشی و سبب‌سازی از یک شاخه به شاخه دیگر بپرد و حواس او را پرت کند.

نکته: ما نباید چیزی را که این لحظه ذهن نشان می‌دهد مثل پول، همسر و بچه و ... به مرکزمان بیاوریم و برحسب آن شادی کنیم، بلکه باید به خداوند بگوییم من تا به تو زنده



نشده‌ام، هیچ چیز و هیچ کس را به زندگی ام نمی‌آورم و نمی‌خواهم از هیچ چیز دیگر لذت ببرم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و بس

چون که جانداران بدید او پیش و پس

*جاندار: سلاح‌دار، محافظ، نگهبان

حضرت آدم فقط همین مطلب را گفت که: «پروردگارا همانا ما بر خود ستم کردیم.» زیرا او در پیش و پس خود فرشتگان مراقب را مشاهده کرد. و متوجه شد نیروهایی وجود دارند که اجازه نمی‌دهند انسان با مرکز جسمی و براساس الگوها و ابزارهای ذهن، فکر و عمل کند و موفق شود. این نیروها از هر طرف انسان را محاصره می‌کنند تا او فضا را باز کرده و از خداوند عذرخواهی کند.

نکته ۱: این ابیات می‌توانند به بشریت کمک کنند. چراکه انسان‌ها فکر می‌کنند با عقل من ذهنی می‌توانند کارها را پیش ببرند و لزومی ندارد که ساکت باشند و با فضاگشایی از زندگی کمک بگیرند، بنابراین هر کسی بلند می‌شود می‌گوید من می‌توانم! درحالی که اگر یک لحظه به زندگی زنده شویم، می‌بینیم که راه‌ها بسته است و ما متوجه این امر نیستیم.

نکته ۲: یکی از حقیقت‌ها این است که ما مرتب به خودمان ستم می‌کنیم چراکه زیر نفوذ سحر من ذهنی هستیم و برحسب جسم‌ها و همانیدگی‌ها می‌بینیم، درحالی که ما باید برحسب عدم ببینیم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.»



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰

خویش را صافی کن از اوصافِ خود

تا ببینی ذاتِ پاکِ صافِ خود

ای انسان که از جنس هشیاری هستی، مرکز خود را با فضاگشایی و شناسایی از اوصاف زشت و ناپاک همانیدگی‌ها و من‌ذهنی پاک کن تا ذاتِ پاک و صاف الهی خود را با زنده شدن به او به‌طور عینی مشاهده کنی.

نکته: ما در من‌ذهنی برای خود صفاتی قائل شده و براساس آن‌ها خودمان را تعریف می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم من آدم خشمگینی هستم، من خوش‌اخلاق هستم و ...؛ این‌ها درواقع اوصاف ما برحسب همانیدگی‌هاست، ولی در اولین تجربه عدم شدن مرکزمان در اثر فضاگشایی که کلید است، ما یک چیزهایی متوجه می‌شویم که بعد از آن احتمالاً اگر هم منقبض شده و به سحر من‌ذهنی برویم، می‌توانیم دوباره با فضاگشایی و عدم کردن مرکز برگردیم و جنس اصلی خود را که از جنس الست است بدون همانیدگی ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر

نیست اسباب و وسایط ای پدر

ای انسان، بدان هر خیر و شری که ذهن تجسم می‌کند، از جانب مسبب‌الاسباب یعنی خداوند می‌رسد. بنابراین فکر کردن برحسب من‌ذهنی و هرآن‌چه که ذهن نشان می‌دهد، سبب اتفاقات نیستند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۵

جز خیالی مُنعقد بر شاه‌راه

تا بماند دور غفلت چندگاه

این علت‌ها و سبب‌های من‌ذهنی چیزی جز خیالی تشکیل شده در شاهراه زندگی نیست تا دوران غفلت انسان در من‌ذهنی مدتی طول کشیده و ادامه پیدا کند.

نکته: غفلت بشر از اصل خود، به این علت است که در شاهراهش خیالات گره خورده و همانیده آمده است. ولی این که او بر حسب خیالات همانیده فکر کرده، دچار غفلت شود و از راه و منظور خود که زنده شدن به بی‌نهایت زندگی است باز بماند، چند وقتی پیش نیست. به عبارتی اقامت در ذهن، مدت‌زمان خودش را برای فرد و کل بشریت دارد و نباید آن را از حد گذراند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۳

اوست نشستہ در نظر، من به کجا نظر کنم؟

اوست گرفته شهر دل، من به کجا سفر کنم؟

[مولانا می گوید:] وقتی با فضاگشایی به زندگی زنده شدم، متوجه شدم که خداوند در مرکز نشستہ است و من با دید او می بینم، بنابراین دیگر من به کجا می توانم نظر کنم؟ هر جا هم که نظر کنم او را می بینم. همچنین متوجه شدم خداوند شهر دلم را گرفته است، پس من کجا می خواهم سفر کنم؟ یعنی دیگر نیاز ندارم که به اجسام و مکان ها سفر کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱

نیزه به دستم داد شه، تا نیزه بازی ها کنم

تا کی به دست هر کسی من رسم چوگانی کنم؟

خداوند با فضاگشایی، نیزه هشیاری حضور و دید ناظر را به عنوان سلاحی به دستم داد تا توجه تیزم را روی همانیدگی ها بتابانم و با شناسایی شان، خود اصلی ام را که در آن ها سرمایه گذاری شده آزاد کنم. همچنین هشیار باشم تا چیز جدیدی را که این لحظه ذهن نشان می دهد به مرکز راه نداده و من ذهنی درست نکنم. تا کی باید اجازه دهم هر من ذهنی برای رسیدن به هدف های خود به صورت چوگان از من سوءاستفاده کرده، به اهداف دردساز خود بزند؟ تا کی باید حواس و توجه زنده من به هر سمتی که آن ها می گویند پرت شود؟

نکته ۱: ما مسئولیت داریم که در این لحظه حاضر باشیم و هشیاری مان را تیز نگه داریم تا من ذهنی خودمان و من های ذهنی دیگر از ما برای رسیدن به هدف های خود سوءاستفاده نکنند.



نکته ۲: ما باید از خودمان سؤال کنیم آیا من ذهنی‌ام در من به دنبال خواسته‌ها و اهدافِ درِ سازِ خودش می‌گردد یا من اختیارش را در دست گرفته‌ام؟ من ذهنم را اداره می‌کنم یا ذهنم من را؟ و بدانیم تا زمانی که نتوانیم فکرهایمان را کنترل کنیم، ذهنمان ما را اداره خواهد کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

هرچیز که می‌بینی، در بی‌خبری بینی

تا باخبری واللّه، او پرده بنگشاید

دیدن هرچیزی از عالم غیب و فضای گشوده‌شده، در حالت بی‌خبریِ ذهنی یعنی با دیدِ عدم و حضور ناظر صورت می‌گیرد. به خدا سوگند تا زمانی که هشیاری جسمی داری و من‌ذهنی فکرهای همانیده را به تو تحمیل می‌کند، خداوند پرده همانیدگی‌ها را کنار نمی‌زند و تو نمی‌توانی با او یکی شده و وارد فضای یکتایی شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

یا رب، مرا پیش از اجل، فارغ کن از علم و عمل

خاصه ز علم منطقی، در جمله آفواه آمده

*آفواه: دهان‌ها

[مولانا از زبان انسان دعا می‌کند و می‌گوید:] خدایا قبل از این که اجل من فرارسد و بمیرم، مرا به خود زنده کن و از علم و عمل من‌ذهنی که براساس مرکز همانیده است رهایی بخش، مخصوصاً آن علمی که به صورت گفتار ذهنی به زبان می‌آید و در دهان عموم مردم است.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه

کز عدم ترسند و، آن آمد پناه

همه انسان‌ها به این علت راه را گم کرده‌اند که از فضاگشایی و عدم کردن مرکزشان می‌ترسند و می‌خواهند دائماً یک جسم در مرکزشان باشد، درحالی‌که تنها پناهشان مرکز عدم است که آن‌ها را در معرض نسیم جان‌بخش «قضا و کُن فکان» قرار می‌دهد تا با آزاد شدن هشیاری‌شان از همانیدگی‌ها، به زندگی زنده شوند.

نکته: وقتی مرکز ما جسم است چون شبیه بقیه هستیم احساس امنیت می‌کنیم، ولی باید بدانیم این امنیت که از چیزها می‌گیریم، کاذب بوده و تنها پناه ما مرکز عدم است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۳

از کجا جوییم علم؟ از ترکِ علم

از کجا جوییم سلیم؟ از ترکِ سلیم

*سلیم: صلح، آشتی

علم واقعی را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از فضای گشوده‌شده و ترکِ علم من‌ذهنی. سلامتی را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از طریق ترکِ سلامتی‌ای که ذهن نشان می‌دهد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۴

از کجا جوییم هست؟ از ترکِ هست

از کجا جوییم سیب؟ از ترکِ دست

هستی و حس وجود را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از ترکِ هستی من ذهنی. سیب را که در این جا نماد میوه زندگی است، از کجا و چه کسی جست‌وجو کنیم؟ از ترکِ دستِ من ذهنی و ابزارها و سبب‌سازی‌های ذهن تا دیگر نتواند سیب‌های این جهانی را بچیند.

نکته ۱: ما در من ذهنی «هست» و هویتمان را از چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها می‌گیریم. و اگر یک همانیدگی از مرکزمان پاک شود و جایش خالی بماند، هویتمان را از آن جای خالی، یعنی از فضای گشوده‌شده درونمان می‌گیریم.

نکته ۲: اگر ابزارهای ذهن را بی‌تأثیر کنیم و از طریق سبب‌سازیِ ذهن میوه از این جهان نچینیم، میوه زندگی را پیدا خواهیم کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۵

هم تو تانی کرد یا نِعَمِ الْمُعین

دیده معدوم‌بین را هست‌بین

*نِعَمِ الْمُعین: یاور نیکو

خداوندا، ای بهترین یاور، فقط تو می‌توانی از طریق فضای گشوده‌شده چشم «معدوم‌بین» و هیچ‌بینِ من ذهنی ما را که فقط بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند، «هست‌بین» و عدم‌بین فرمایی و با برداشتن عینک همانیدگی‌ها از جلوی چشمانمان، خرد زندگی را به فکر و عمل ما بریزی تا درست ببینیم و درد ایجاد نکنیم.



نکته ۱: دیده معدوم بین ما در واقع سحر همانیدگی‌ها شده است و بد می بیند. مثلاً ما می بینیم، استدلال می کنیم و به نتیجه می رسیم. در حالی که همه این‌ها غلط است. ولی گاهی سرعت تغییر فکرهای همانیده به قدری زیاد است که ما امکان و قدرت تشخیص یک همانیدگی را نداریم. بنابراین برای رهایی از این فکرها باید ابیات را تکرار کنیم تا سرعت ذهنمان پایین بیاید و دیگر در گرو فکرهای اتوماتیک و اجباری نباشیم.

نکته ۲: دیده معدوم بین ما را تبرئه می کند تا از زیر بار مسئولیت در رویم، یعنی ذهن می گوید تو در ایجاد غم‌ها، مشکلات و مسائل هیچ مسئولیتی نداری و دیگران و خداوند مسئول هستند. در حالی که دردها و گرفتاری‌هایمان را فقط خودمان ایجاد کرده ایم و باید مسئولیت صد درصد آن‌ها را به عهده بگیریم.

تیترا

«باز الحاح کردن معاویه، ابلیس را»

الحاح: اصرار و پافشاری کردن

خلاصه داستان:

معاویه صبح زود متوجه حضور کسی در پشت پرده شد و پرسید تو چه کسی هستی و این جا چه می کنی؟ کسی که پشت پرده بود گفت: من شیطان هستم و قصد خیر دارم. آمده ام تو را از خواب بیدار کنم تا دیر نشده بلند شوی و نمازت را بخوانی. ولی از آن جا که معاویه شخصی بیدار و خردمند بود و می دانست شیطان نمی تواند فکر درستی داشته باشد، حرف‌های او را باور نکرد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۰

گفت: غیر راستی نَرهاندت

داد سویِ راستی می خواندت

[معاویه به شیطان و همچنین خداوند خطاب به انسان] گفت: «غیر از فضاگشایی، عدم کردن مرکز و راستین شدن هیچ چیز دیگری تو را از زرنگی و ویژگی‌های مخرب من ذهنی آزاد نمی‌کند.» حقیقتاً عدل خداوند تو را به سوی فضای گشوده‌شده که راستین است، می‌خواند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۱

راست گو، تا وارهی از چنگ من

مکر نَنشاند غبارِ جنگ من

ای انسان، راست بگو، مرکزت را عدم کن و برحسب همانیدگی‌ها حرف نزن تا از دست من رها شده و به زندگی زنده شوی، زیرا حيله و نیرنگ من ذهنی و اندیشیدن برحسب همانیدگی‌ها غبار جنگ من با تو را فرونخواهد نشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۲

گفت: چُون دانی دروغ و راست را؟

ای خیال‌اندیشِ پُراندیشه‌ها

[شیطان به معاویه] گفت: ای کسی که پُر از اندیشه‌های گوناگون و خیالاتِ همانیده هستی، تو چگونه می‌توانی دروغ را از راست تشخیص دهی؟



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۳

گفت: پیغمبر نشانی داده‌است

قلب و نیکو را محک بنهاده‌است

[معاویه گفت:] پیامبر یک نشانی به ما داده‌است. او بین سگهٔ قلبی، یعنی انسان تقلبی که مرکز همانیده دارد و انسان نیکو که مرکزش عدم است، یک معیار شناسایی گذاشته‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۴

گفته است: الْكَذِبُ رَيْبٌ فِي الْقُلُوبِ

گفت: الصِّدْقُ طَمَأْنِينٌ طُرُوبِ

*طُرُوب: بسیار طربناک

پیامبر فرموده‌است: دروغ مایهٔ تردید قلب‌هاست و راستی، مایهٔ آرامش خاطر.

نکتهٔ ۱: اگر مرکزمان عدم باشد ما قوهٔ تمییز و شناسایی خواهیم داشت، ولی اگر خیال‌اندیش باشیم و هر لحظه ذهنمان به مرکزمان بیاید، قوهٔ تمییز را از دست خواهیم داد.

نکتهٔ ۲: اگر فکرهای همانیده به مرکزمان بیایند و برحسب آن‌ها ببینیم، دچار شک و دودلی شده و آرامش نخواهیم داشت، ولی اگر فضاگشا باشیم و مرکزمان را عدم کنیم می‌توانیم شادی و آرامش واقعی را در درون خود تجربه کنیم.



حدیث

«دَعُ مَا يَرِيْبُكَ اِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ، فَاِنَّ الصِّدْقَ طَمَآئِنَةٌ وَاِنَّ الْكِذْبَ رِيْبَةٌ.»

«رها کن آن چه را که تو را به شک می اندازد و بگیر آن چه را که تو را به شک نمی اندازد، زیرا در راستی آرامشِ خاطر است و در دروغ، شک و تردید.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۵

دل نیارآمد به گفتارِ دروغ

آب و روغن هیچ نَفروزد فروغ

دل انسان با سخن دروغ و همانیدگی آرامش پیدا نمی کند. چنان که اگر آب و روغن که نماد هشیاری حضور و هشیاری جسمی هستند، با هم مخلوط شوند، چراغی را روشن نمی کنند.

نکته: اگر دل ما آرامش ندارد و این را در درونمان تجربه می کنیم باید بدانیم که مرکزمان از جنس جسم و درد است و با استدلال و بحث و جدلِ ذهنی هم نمی توانیم به آرامش برسیم، بلکه باید فضا را باز کرده و صبر کنیم تا مرکزمان عدم شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۶

در حدیثِ راست، آرامِ دل است

راستی‌ها دانهٔ دامِ دل است



ولی سخن راست که از طریق فضاگشایی و مرکز عدم در دسترس ما قرار می‌گیرد، مایه آرامش دل است، زیرا هر فکر و عمل ما با مرکز عدم، مانند دانه‌ای است که در دام قرار می‌گیرد تا مرغ دل را صید کند. به بیانی وقتی دل انسان جذب مرکز عدم و فضای گشوده‌شده می‌گردد، به آرامش واقعی می‌رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۷

دل مگر رنجور باشد بدهان

که نداند چاشنی این و آن

اگر در دل انسان مرض همانیدگی باشد و او برحسب مرکز جسمی و دردها فکر کند، در این صورت نمی‌تواند طعم و مزه حرف زدن برحسب مرکز همانیده را از حرف زدن برحسب مرکز عدم تشخیص دهد. به بیانی چنین شخصی فرق بین زندگی برحسب عدم و زندگی برحسب همانیدگی را نمی‌داند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۸

چون شود از رنج و علت دل سلیم

طعم کذب و راست را باشد علیم

وقتی مرکز انسان از مرض همانیدگی و درد رها شود، در این صورت می‌تواند مزه راست و دروغ را از هم تشخیص دهد. نکته: باید از خودمان سؤال کنیم آیا قادر به تشخیص مزه راست و دروغ هستیم؟ آیا حواسمان هست کی با مرکز عدم و پذیرش و انبساط زندگی می‌کنیم و کی برحسب همانیدگی‌ها؟



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۹

حرصِ آدمِ چون سویِ گندمِ فُزود

از دلِ آدمِ سلیمی را رُبود

وقتی میل و حرص حضرت آدم به سوی گندم و همانیدگی‌ها زیاد شد، این حرص از دل او تعادل و سلامتی را ربود.

نکته ۱: گندم [یا سیب که در برخی از ابیات آمده] نماد هرچیزی است که ذهن نشان می‌دهد و به همانیدگی‌ها اشاره دارد و نباید آن را به معنای گندم یا سیب حقیقی دانست.

نکته ۲: ما هم از نسل حضرت آدم هستیم و باید به دل خود رجوع کنیم و ببینیم آیا دلمان سالم است یا میل به گندم همانیدگی‌ها دارد؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۰

پس دروغ و عشوه‌ات را گوش کرد

غَرّه گشت و زهرِ قاتل نوش کرد

[ای شیطان، حضرت آدم به خاطر این حرص] دروغ و فریب تو را شنید و عشوه‌ات در او اثر کرد، در نتیجه فریفته و غرّه شد و زهر کشنده تو را نوشید.

نکته ۱: وقتی چیزهای ذهنی و مخصوصاً دردها به مرکزمان می‌آیند، افسون و جادو می‌شویم و قدرت تشخیص راست و دروغ را از دست می‌دهیم. از طرفی سمومی را ایجاد می‌کنند که سلامتی مرکزمان را از بین می‌برد و دچار درد می‌شویم.



نکته ۲: آوردن چیزهای ذهنی به مرکزمان و قبول نکردن مسئولیت اشتباهاتمان به این معنی است که دروغ و عشوه شیطان را باور کرده‌ایم و هر لحظه به آن گوش می‌دهیم.

نکته ۳: باید امیدوار باشیم و بدون ترس روی خود کار کنیم زیرا زندگی وعده داده که کمک می‌کند تا من ذهنی جاهل ما بینا شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۱

کژدم از گندم ندانست آن نفس

می‌پرد تمییز از مست هوس

او در آن لحظه نتوانست کژدم را از گندم باز شناسد، زیرا با آوردن چیزهای ذهنی به مرکزش و باور کردن عشوه شیطان، قدرت تشخیص را از دست داده بود. مسلماً هر کس مست همانیدگی‌ها باشد قدرت تمییز و شناسایی را از دست می‌دهد.

نکته: آوردن چیزهای ذهنی به درون، مرکزمان را تبدیل به عقربی می‌کند که هر لحظه ما و دیگران را نیش می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۲

خلق مست آرزوآند و هوا

ز آن پذیرآند دستان تو را

*دستان: فریب، حيله



[ای شیطان] تقریباً همهٔ مردم مستِ هوای نفس و آرزوهای ذهنی‌شان هستند و به همین دلیل فریب تو را می‌خورند و نیرنگ‌هایت را می‌پذیرند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۳

هر که خود را از هوا خوباز کرد

چشم خود را آشنای راز کرد

هر کس که خود را از خواسته‌های من‌ذهنی و هوای نفس برهاند و از خو و عادت آن آزاد شود، چشم‌هشیاری خود را با رازِ زندگی و اسرار پنهانی آشنا می‌کند، زیرا مرکزش از جنسِ عدم خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۴۴

مدتی بگذار این حیل‌پزی

چند دم پیش از اجل آزاد زی

*حیل‌پزی: نیرنگ آوردن، حيله انگیختن، نیرنگ‌بازی کردن

*زی: زندگی کن

مدتی فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها و دردها را رها کن و پیش از فرارسیدن مرگ جسمی و رفتن از این جهان، چند لحظه آزاد از من‌ذهنی زندگی کن.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳

دَم به دَم چون تو مراقب می شوی

داد می بینی و داور ای غوی

*غوی: گمراه

ای من ذهنی گمراه که همانیدگی‌ها را در مرکز گذاشته‌ای و برحسب آن‌ها می بینی، اگر لحظه به لحظه به صورت حضور ناظر و فضای گشوده شده، ذهنت را تماشا کنی و با هشیاری تیز مراقب باشی، هم عدل و داد خداوند و هم خود خدا را می بینی و متوجه می شوی که خداوند با عدالت رفتار می کند.

نکته: مراقب بودن یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ناظر ذهنمان باشیم و چیزهای ذهنی را به مرکزمان نیاوریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳۱

کز دَنب پرهیز کن، هین هوش دار

تا نگردی تو سیه‌رو دیگ‌وار

*دَنب: دُم در مقابل سر، گناه

از آوردن چیزها به مرکزت، دیدن برحسب همانیدگی‌ها و گناه و گستاخی پرهیز کن تا مانند دیگ رویت سیاه نشود و رسوا نگردی.

نکته: مادامی که در ذهن هستیم روی زشت و سیاه من ذهنی را با روی زندگی اشتباه می گیریم و آن را زیبا می بینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳۷

که به قدرِ جُرم می گیرم تو را

این بُودِ تقریر در داد و جزا

[مولانا از زبان خدا خطاب به انسان می گوید:] من به اندازه‌ای که جرم می کنی و همانیده می شوی تو را می گیرم و مجازات می کنم، نه کمتر و نه بیشتر. قانون من در اجرای داد و جزا به همین ترتیب مقرر و اجرا می شود.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com